

نگاه

کتاب «سایه خدا» به روایت مترجش

گذار از ملکوت به تاریخ

شرق: «سایه خدا: کانت، هگل و گذار از ملکوت به تاریخ» نوشته مایکل روزن، تفسیری مفصل و خواندنی از فلسفه کانت و هگل است. روزن از منظر ایدئالیسم آلمانی به پدیده سکولاریزاسیون نگریسته و سعی دارد سهم کانت، هگل و ایدئالیست‌های آلمانی در فرایند سکولاریزاسیون را نشان دهد. حسین نیکبخت، مترجم کتاب، در گفت‌وگو با «اینا» می‌گوید مسئله سکولاریزاسیون در مرکز بحث روزن است. اما این کتاب را به دو شیوه می‌شود قرائت کرد؛ از یک سو می‌توان آن را به‌مثابه روایتی رو به جلو قرائت کرد که هدف آن بررسی معنای سکولاریزاسیون، نحوه ظهور و تحقق آن، نتایج مثبت آن و چالش‌هایی است که نهایتاً پیش‌روی ما می‌گذارد. از سوی دیگر می‌توان کتاب را از چشم‌انداز پایان آن قرائت کرد. روزن در انتهای فصل آخر کتاب نقل‌قولی از آدورنو ارائه می‌دهد که در آن آوشویتس با زلزله لیسبون مقایسه می‌شود و چنان‌که خود روزن در مصاحبه‌ای می‌گوید، می‌توان بحث ارائه‌شده در کتاب را پاسخی به این پرسش دانست که چرا آن مقایسه بسیار مهم است و باید جدی گرفته شود. به هر روی، در خلال بحث، مسائل مهمی مطرح و بررسی می‌شوند، ازجمله مسئله دادباوری، آزادی، شر، نهیلیسم، زوال ارزش‌ها و تنهایی وجودی در زمانه حاضر. روزن در بخشی از کتاب به تعبیر کانت از دین عقلانی پرداخته است؛ نیکبخت معتقد است در دیدگاه روزن، دین مدنظر کانت، دینی سقراطی است؛ یعنی عمیقاً مبتنی بر توحیه و ترکیب ایمان با عقل است. چنین دینی الزامات مهمی دارد. بنابراین مثلاً لطف و بخشش یا خشم نمی‌تواند به نحوی گزینشی شامل حال عده‌ای شود و شامل حال عده‌ای دیگر نشود. الزام دیگر این است که انسان‌ها نباید به دلیل گناه نیاکان‌شان مجازات شوند و داوری در مورد انسان‌ها باید مبتنی بر اصولی اخلاقی باشد که برای آنها شناخت‌پذیرند. بنابراین گرچه کانت دین را رد نمی‌کند، اما یگیری دین عقلانی مدنظر وی تا نهایت منطقی آن به تضعیف وابستگی انسان‌ها به خدا می‌انجامد و رابطه انسان و خدا غیرشخصی می‌شود. روزن معتقد است فیلسوفان آلمانی زمینه‌ساز گذار از ملکوت به تاریخ شدند؛ یعنی باعث شدند اعمال انسان نه در پیشگاه خداوند، بلکه در پیشگاه آیندگان محک زده شود.

عدالت‌کاتی

نیکبخت می‌گوید کانت بر این باور بود که خیرخواهی خدا فرمانروایی او بر جهانی عادلانه‌ر را ایجاد می‌کند و عدالت از دید وی، مستلزم تناسب درست بین خوشبختی و شایستگی اخلاقی است. اما گرچه با ایده کانت از عدالت به سوی خدا و آموزه داوری نهایی پس از مرگ سوق می‌یابیم، تحقق عدالت طبق تعریفی که کانت از آن دارد، ورای توانایی‌های انسانی نیست و انسان‌ها مجاز نیستند این وظیفه را یکسره به خدا واگذارند، بلکه باید با راهنمایی مثبت الهی با یکدیگر همکاری کنند تا عدالت، بدون نیاز به مداخله معجزه‌آسا، در همین جهان و در جریان تاریخ محقق شود. انسان در پیشگاه تاریخ حساب پس می‌دهد. بنابراین نزد کانت می‌توان خطوط کلی پیششی به تاریخ به‌مثابه حرکت به سوی عدالت از رهگذر همکاری انسان‌ها با یکدیگر را یافت. این پیش‌ر از ایدئالیست‌های بعد از کانت بسط دادند. فیشته این ایده را پیش نهاد که هر انسانی حلقه‌ای از زنجیره عظیم و بی‌پایان تقلاب‌های بشری است و توفیق و بدقابلی او به توفیق و بدقابلی همکان وابسته است. بنابراین هر انسانی می‌تواند با پیشبرد پروژه‌های ناتمام گذشتگان در تاریخ نقش آفرینی کند و از این طریق به فناپذیری تاریخی دست یابد.

روح تاریخی هگل

درحالی‌که کانت و فیشته ایده فناپذیری تاریخی را به‌عنوان مکمل آموزه داوری نهایی و فناپذیری شخصی مطرح کردند، اندیشه هگل حاکمی از گسست از آن آموزه و حرکتی قاطع از ملکوت به سوی تاریخ است. در واقع، روح مدنظر هگل تاریخی است؛ یعنی به مرور زمان تکامل می‌یابد و برای تحقق خود به جهان و انسان‌ها نیاز دارد. بنابراین روح هگلی به‌واقع موجودیتی جمعی است که انسان‌ها می‌توانند در نسبت با آن به فناپذیری تاریخی دست یابند. از نظر نیکبخت، خاستگاه‌های فرایند سکولاریزاسیون را می‌توان پیشاپیش در اندیشه لایب‌نیتس و روسو یافت و همان‌طور که روزن اشاره می‌کند، با افول روایت مسیحی از داوری نهایی و فناپذیری شخصی، گذار از ملکوت به تاریخ پیشاپیش آغاز شده بود و ایده فناپذیری تاریخی را می‌توان نزد طیف گوناگونی از متفکران آن زمانه یافت، ازجمله نزد انقلابیونی نظیر روبسییر، محافظه‌کاری نظیر برگ و انسان‌گرای لیبرالی نظیر جان استوارت میل. بنابراین چه‌سا بتوان اندیشه ایدئالیست‌های آلمانی را بهترین صورت‌بندی فلسفی آن گذار دانست که به نوبه خود، به ترویج فهمی نو از انسان و جایگاهش در جهان انجامید و فرایند سکولاریزاسیون را تقویت کرد. نیکبخت همچنین از سرنوشت سکولاریزاسیون می‌گوید؛ اینکه دین پاسخی به یک نیاز عمیق انسانی است، یعنی نیاز انسان‌ها به فهم جایگاه‌شان در جهان و همسازشدن با آن در مواجهه با واقعیت مرگ و رنج. نیکبخت ترجمه آثاری از هگل را نیز در کارنامه خود دارد و درباره اهمیت این فیلسوف می‌گوید هگل در فلسفه‌اش شیوه‌های گوناگون مواجهه انسان‌ها با جهان و دگرگونی‌های آگاهی انسانی در طول تاریخ را بررسی می‌کند. از این رهگذر، نه‌تنها گذشته را فهم‌پذیر می‌کند و امکان نوعی همسازشدن و آشتی با جهان را برای ما میسر می‌سازد بلکه شیوه اندیشیدن و نگاهمان به پدیده‌های مختلف را تغییر می‌دهد و ما را قادر می‌کند تا تعصب و مطلق‌گرایی اجتناب کنیم. او در عین حال به دشواری ترجمه و فهم هگل اشاره می‌کند و معتقد است، متون هگل دشوارند و تفسیر بسیاری بر آنها نوشته شده است. بنابراین کتاب‌هایی را برای ترجمه انتخاب می‌کنم که مکمل یکدیگر باشند و فهم جوانب گوناگون اندیشه هگل را میسر کنند. تا به حال عمدتاً بر فلسفه هگل متمرکز بوده‌ام. امیدوارم در آینده بتوانم برخی آثار تفسیری مهم درباره فلسفه کانت را هم ترجمه کنم.



سایه خدا

کانت، هگل و گذار از ملکوت به تاریخ مایکل روزن ترجمه حسین نیکبخت انتشارات ققنوس

«مسئله‌ی ایران» و دشواری امید

طرح ناتمام جامعهٔ ایرانی



شیمابهرمند

«جامعه ایران تاریخ حال نیز دارد و می‌تواند جامعه‌ای گشوده به آینده باشد و استعداد تحول و ساخته‌شدن مجدد به هم رساند». گذر از تقدیرگرایی، یکی از ایده‌های کتاب «مسئله ایران» است که بناست نشان دهد امر پیشینی به‌نحوی تقدیرگرایانه بر ذهن اجتماعی ما سایه انداخته و این همان زائری است که «زائر فابریک جامعه ایرانی» می‌خوانند. فرض بر این است که جامعه ما نامنظم و هرج‌ومرجی است، حامی‌پرور و پاتریمونیال است، جامعه‌ای کوتاه‌مدت است، اتلاف‌هایمان ناپایدار است و امتناع عقل داریم و از این دست مشکلات که ریشه تاریخی دارند و بسامد هم داشته‌اند. اما هیچ‌کدام اینها بر پیشانی ما نوشته نشده و می‌توانیم با «آگاهی و علانیت و کار و کنش جمعی و هم‌کنشی و ابتکار و یادگیری اجتماعی و خلاقیت اجتماعی» راهی متفاوت در پیش بگیریم. بر این اساس، اگر جامعه ایرانی از ذهنیت تقدیرگرایانه خلاصی پیدا کند، می‌تواند خود را از گذشته

رها کرده و سرنوشت دیگری رقم بزند. چه‌آنکه تاریخ ایران یکسره ادامه امر پیشینی نیست و گسست‌هایی دارد و تجربه‌های تازه و آموختن نیز هست، به‌تعبیر مقصود فراستخواه در کتاب «مسئله ایران»، تغییرات اجتماعی از جهات بسیاری خصلت رویدادی دارند. جامعه ایران ازقضا یکسره فضاهایی شیخ‌گون از امر پیشینی نیست و فضاهای اقتضایی نیز دارد. جامعه ما بازتاب کنش‌ها و پراکسیس‌هایی است که احتمالاً بیرون از مقیاس تاریخ و به‌طور پسینی سر می‌زنند. اینجا حوزه «پیشامد» و «امید اجتماعی» است، و به‌تعبیر گیدنز به‌جای «ساختار» می‌توان از ساختارشدن و «ساختاریابی» به‌معنای نفوذ امر پسینی در پیشینی سخن گفت. درواقع آگاهی‌های گفتمانی دست‌به‌کار می‌شوند و نه‌فقط آنها، بلکه آگاهی‌های میانی عملی و ضمنی مردم کوچه‌وبازار دست‌به‌کار می‌شوند و نقش خود را بر ساختارشدن می‌زنند. گروه‌های اجتماعی از رهگذر تجربه اجتماعی که امری پسینی است، صاحب نوعی آگاهی و دانش ضمنی می‌شوند و این آگاهی‌ها در متن زندگی روزمره و ارتباطات و تعاملات به وجود می‌آیند و فضاهای اجتماعی را به‌طرزی نانوشته و ناگفته انباشته می‌کنند. این آگاهی‌ها در فضای خالی میان ساختارها موجب کشف و خلق فضاهای تازه می‌شود. به‌تعبیر دوسترو آگاهی‌های ضمنی در متن جامعه، در فضاهای اقتضایی و در حواشی ساختارها، حتی در خالی میان ساختارها، در کوچه و خیابان‌ها و بازار و زندگی روزمره مردم پدیدار می‌شوند و طرح خود را بر جامعه می‌افکنند. فراستخواه تأکید می‌کند که ساختارها با عملکرد تکرارشونده افراد جامعه ساختار می‌شوند و به همین ترتیب نیز تغییر می‌یابند، به همان صورت که با عملکرد زبانی مردم، زبان اجتماعی تحول و تنوع پیدا می‌کند. در اینجا جامعه‌شناس می‌خواهد نشان دهد تمام آن خلقیات جامعه ایرانی حتی اگر ریشه تاریخی و پایی در واقعیت داشته باشند، قابل بغیرند و نباید خصلتی تقدیرگرایانه به آنان بخشید. با اینکه «تاریخ ما حوزه کنش ما را که امر پسینی است محدود می‌کند، ولی آن را یکسره حذف نمی‌کند». پس جامعه ایران یکسره امر پیشینی نیست، پسینی هم می‌تواند باشد و به همین دلیل جامعه ما همواره موضوع «تفهم و اکتشافی پدیدارشناختی و تازه» است. با این حساب، اگر بپذیریم که جامعه ایران طیف مبهم خاکستری و درهم‌تیده‌ای از امر پیشینی و امر پسینی است، می‌توان ادعا کرد که «تاریخ ایران طرحی ناتمام است و ما بخشی از جهان خویش و بخشی از

تحلیل روان شناختی و فلسفی سوگ

کار سوگواری

شرق: کتاب «سوگ و مالیخولیا: به انضمام موردی از سوگواری» تألیف دکتر کرامت موللی، به تحلیل روان‌شناختی و فلسفی سوگ و افسردگی (مالیخولیا) می‌پردازد. این اثر براساس مقاله‌ای مشهور از زیگموند فروید با عنوان «سوگواری و مالیخولیا» شکل گرفته است. در این کتاب موللی نه‌تنها ترجمه‌ای از مقاله فروید را ارائه می‌دهد، بلکه با افزودن مقدمه‌ای تحلیلی و یادداشت‌های حاشیه‌ای، مفاهیم فروید را برای خوانندگان فارسی‌زبان روشن‌تر کرده است.

کتاب به بررسی فرایندهای روانی ناشی از فقدان عزیزان و تمایز میان سوگ طبیعی و افسردگی پرداخته است. فروید در این مقاله به تحلیل تفاوت‌های بین سوگ و افسردگی (مالیخولیا) می‌پردازد. او سوگ را به‌عنوان یک واکنش طبیعی و موقتی به از دست‌دادن فرد یا شیء، مورد علاقه معرفی می‌کند که با مرور خاطرات و پذیرش فقدان همراه است. از طرف دیگر، مالیخولیا (افسردگی) را به‌عنوان یک حالت پاتولوژیک توضیح می‌دهد که در آن فرد قادر به پذیرش فقدان نیست و در عوض خود را مقصر می‌داند. این نوع افسردگی معمولاً با سردرزشتی و احساس بی‌ارزشی



سوگ و مالیخولیا

به انضمام موردی از سوگواری کرامت موللی ترجمه

سوسن حاج‌زاده شاهسوار

نشر نی

پیوسته ناتمام است و زبان مکان تفاهم. زبان می‌تواند طرح مشترک زندگی بشری باشد. مهم‌تر اینکه تفکر خصیصه گفت‌وگویی دارد. و «مهم‌ترین پایه امید در آینده این سرزمین متلاطم بسط زبان گفت‌وگو است». امید اخلاقی و شوق به فضیلت‌های تازه نیز تکیه‌گاه امید به آینده این مملکت است؛ با تکیه بر این اصل که در انسان همواره نوعی التفات به ارزش‌های اخلاقی وجود دارد و نوعی خواستِ درونی برای اخلاقی‌بودن. اما امید وجودی که وجه اگزیستانس امید ایرانی است: فرهنگ ایرانی همواره نوعی عناصر شوقی و وجودی و شهودی داشته و ازاین‌رو در نظر فراستخواه، تحلیل‌های خشک انتزاعی در ایران کفایت نمی‌کند و نیاز به امیدهای اگزیستانسیل احساس می‌شود، که در کتاب «مسئله‌ی ایران»، «اگزیستانسیالیسم امید» خوانده شده و مراد از آن، ارتباط وجودی رضایت‌بخش با هستی، هستی خود و جهان است. سرانجام امید اجتماعی که از آنها به جامعه مدنی مرتبط است. اینکه جامعه مدنی ایران باید با به‌یادآوردن و برپاداشتن صورت‌های فراموش‌شده زندگی در خانواده‌ها، سر سفره‌ها، دورهمی‌ها، مسافرت‌ها، مناسک سیاسی و اجتماعی و مشارکت‌ها و تجمعات و اجتماعات شهری، پایه‌های امید اجتماعی را تقویت کند تا از نوعی درماندگی اجتماعی بیرون آمده و سرنوشت دیگری برای خود رقم بزند. فراستخواه در عین حال از «دشواری

امید در ایران» هم سخن می‌گوید؛ از انباشت نارضایتی‌ها و ناخرسندی‌ها که در رفتار اجتماعی اخلاا پدید می‌آورد و خود را به شکل قانون‌شکنی و نافرمانی و اعتراضات نشان می‌دهد. راه‌حل اما این است که نگاه قییم‌یابانه کنار گذاشته شود، چراکه «جامعه ایران از صغارت درآمده است» و عقلانیت اجتماعی می‌تواند مسیر را تعیین کند.

در بخش دیگری از کتاب «مسئله‌ی ایران»، به مبحث جامعه ایرانی و رؤیاهایش پرداخته شده: اینکه «رؤیاها به‌صورت اجتماعی ساخته می‌شوند و رؤیای هر ملت سازه اجتماعی است که از رهگذر تاریخ او ساخته می‌شود. رؤیاها حاصل تجربه‌ها، رویدادها، الگوها، داستان‌ها و خاطرات یک ملت است». فراستخواه به نقش و تأثیر رهبران فکری و اجتماعی یک جامعه در شکل‌گیری رؤیاها اشاره می‌کند که می‌تواند رؤیاهای صادق یا آشفته باشد. «نخبگان و الیت هر جامعه، معلمان و متفکران، گروه‌های مرجع، نویسندگان، رسانه‌ها، همه و همه در ساخته‌شدن رؤیای جمعی یک ملت دخیل هستند. برای مثال توماس جفرسون در ساخته‌شدن بیانیه استقلال آمریکا و رؤیای آمریکایی نقش قابل توجهی داشت». در تاریخ ملت‌ها رؤیاهایی هم ساخته و پرداخته شده که دست بر قضا منشأ فلاکت ملتی شده است؛ از رؤیای نژاد برتر هیتلر و نازی‌ها که به جنگ جهانی منتهی شد، تا هر ایسم افراطی که رؤیای کاذب پدید آورد و جز اتلاف منابع مادی و انسانی نتیجه‌ای در بر نداشت. مصداق دیگری از رؤیاهای مخرب «در این دوره رؤیای ترامپی آمریکا است که در آنها برای رای‌دهندگان آمریکایی ساخته شد؛ رؤیایی متفاوت با آنچه قبلاً کسانی چون جفرسون و آبراهام لینکلن و مارتین لوترکینگ در آمریکا داشتند. این آمریکا ترامپی یک نوع ناسیونالیسم مفرط را به نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بین‌الملل تحمیل می‌کند و طبعاً برای آمریکا و همه دنیا برای صلح جهانی در آینده عواقب و هزینه‌های زیادی خواهد داشت». فراستخواه تأکید می‌کند که شاید آمریکا به سبب زیرساخت‌های توسعه‌یافته و مدنی از این ابتلا جان سالم به در برد، اما به جهان و منطقه ما هزینه بزرگی تحمیل می‌کند. همان وضعیتی که این روزها منطقه با آن دست‌به‌گریبان است و تساهل رهیافت آن از دید جامعه‌شناس، اتکا و اعتماد به جامعه ایرانی است که توانسته با آگاهی و عقلانیت اجتماعی، جامعه‌ای شایسته تحول و نیک‌بختی شکل دهد.

مسئله‌ی ایران

مقصود فراستخواه

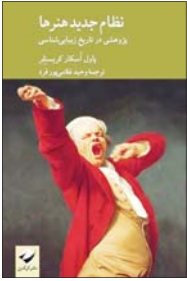
انتشارات آگاه

عطف

مروری بر «نظام جدید هنرها»

اندیشه‌های سیال در هنر

شرق: کتاب «نظام جدید هنرها» همان‌طور که از عنوانش پیداست به پنج هنر اصلی نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی و شعر می‌پردازد که گاهی بنا بر شرایط و زمان هنرهایی، مثل باغبانی، حکاکی، هنرهای آذینی و ادبیات منثور به آن افزوده می‌شد. سده هجدهم در تاریخ زیبایی‌شناسی و نقد هنری اهمیت زیادی دارد. اصطلاح «زیبایی‌شناسی» در آن روزگار ساخته شد و در نزد تاریخ‌دانان و پژوهشگران، موضوع «فلسفه هنر» به وجود آمد. پنج هنر اصلی در آن دوران نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی و شعر بودند. افلاطون و ارسطو موسیقی یا رقص را هنرهای جداگانه نمی‌انستند و آنها را عناصر گونه‌هایی از شعر به‌ویژه شعر غنایی و دراماتیک می‌شمردند. به گزارش «اینا»، این کتاب نشان می‌دهد اگر بخواهیم در فلسفه کلاسیک پیوندی میان شعر و موسیقی و هنرهای زیبا بیابیم، پیش از هر چیز آن را در مفهوم محاکات می‌یابیم. از نوشته‌های افلاطون و ارسطو قطعاتی گرد آورده‌اند که از آنها به روشنی برمی‌آید که شعر و موسیقی و رقص و نقاشی و مجسمه‌سازی را صورت‌های گوناگون محکات می‌شمردند. پس از روزگار افلاطون و ارسطو، واپسین کوشش‌هایی جهت فهرست‌بندی هنرها توجه به ارزش‌های زیبایی‌شناسانه آنها به وجود آمد که یکی از آنها مربوط به مارتیانوس کاپلاست. در طرح‌واره هفت هنر آزاد او، دستور، خطابه و جدل، حساب و هندسه و نجوم و موسیقی قرار دارد. در برخی منابع دیدار افزون بر هفت هنر کاپلا، پزشکی و معماری نیز قرار دارد. ر سده هفدهم، رهبری فرهنگی اروپا از ایتالیا به فرانسه رسید و بسیاری از اندیشه‌ها و گرایش‌های مربوط به نورایی در ایتالیا، در اندیشه روشنگرایانه فرانسوی‌ها دگرگون شد. در روزگار لویی شانزدهم در فرانسه، شعر و ادبیات و موسیقی و نقاشی مورد حمایت قرار گرفت. آکادمی‌های نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی و رقص به وجود آمدند که نقش زیادی در رشد این هنرها داشت. در این سال‌ها علوم طبیعی در حال رشد و گسترش بودند و آکادمی‌های علوم نیز گراشان را شروع کرده بودند. دوره‌ای تازه در حال ظهور بود و در این دوران فرق میان هنرها و علوم بیشتر مشخص می‌شد. تا پیش از این در بسیاری از تقسیم‌بندی‌ها، بعضی از شاخه‌های علم را در ردیف هنرها قرار می‌دادند ولی گذشت زمان این مرزبندی را باریک‌تر و دقیق‌تر کرد. با این تفاسیر در آستانه سده هجدهم به نظام جدید هنرهای زیا نزدیک‌تر هستیم. در نیمه نخست سده هجدهم، دبلیستکی نویسندگان و فیلسوفان به هنرهای دیداری و به موسیقی فزونی یافت. رساله‌هایی نوشته شد که در آنها هنرها را با هم و با شعر مقایسه کرده بودند و سرانجام نظام جدید هنرهای زیا در حال جای‌گیرش بود. آبه باتو در رساله معروف و اثرگذارش بازگشت هنرهای زیبا به اصلی یگانه در سال ۱۷۴۶، گامی سرنوشت‌ساز در این زمینه برداشت. ظهور رمانتیسیسم در اروپای قرن ۱۹، زمینه را برای تفسیر هنرها و نظریه‌های هنری مهیا می‌کرد. نظریه‌هایی که دیگر به بحث‌های قرن هجدهم مربوط نبودند و زمینه را برای گرایش‌های تازه‌تر هموار می‌کردند. این نظام سنتی هنرهای زیبا دگرگونی و فراز و فرود زیادی داشته. از نیمه دوم سده نوزدهم باز شاهد فروپاشی نظام سنتی هنرهای زیبا هستیم و رایش‌های تازه‌ای رخ می‌دهد. سینما به عنوان فنون تازه‌ای از بیان شیوه‌های هنری انجامید که زیبایی‌شناسان سده هجدهم و نوزدهم در نظام‌های خود جایی برایش نداشتند. کتاب در پایان تأکید می‌کند که تمام این اندیشه‌ها سیال هستند و هیچ بعید نیست در آینده این نظام زیبایی‌شناسی تغییر کند.



نظام جدید هنرها

پاول اسکار کریستلر ترجمه وحید غلامی‌پور فرد

انتشارات کرگدن